پوپولیسم، خیزشی برای تشخص

سوسن شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۲۴

تعداد صفحه : ۷

آخرین بررسی : ۸۷/۱۰

تاریخ تحریر : ۱۳۸۴

www.shandel.org

موضوع : نگاهی به شرایطِ شکل‌گیری، حیات و مقابله با جنبش‌های پوپولیستی

پوپولیسم، خیزشی برای تشخص

با یک امرِ بدیهی می‌توان آغاز کرد : هر تکان و جنبشی، هم محصولِ یک سلسله تغییرات است و هم منجر به یک سری تغییرات می‌شود. تغییراتی محصولِ مواجههٔ آگاهانه یا ناخودآگاه با وضعیت‌های نامتعارف، حوادثِ غیرِ مترقبه، پیدایشِ مؤلفه‌های جدید و تحولِ ساختارها. تغییراتی ضروری و محتوم، با موانعِ بسیار و جذابیت‌های بی‌شمار. تغییراتی که می‌ترساند و امید ایجاد می‌کند، ویران می‌کند و می‌سازد : منشاء خیر و زایندهٔ شر. خیر و شری که دو وجهِ لاینفکِ هر تحولِ اجتماعی است و گریز از آن توهم است و کنترل و مدیریتِ آن یک امید. یک پروژهٔ خیر و شری که منابعِ اصلیِ ستیزه، تقابل، کنش و واکنش‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد و جوامعِ گوناگون را میدان‌های مستعدِ بروزِ بحران می‌کند. بحرانی که موضوعِ آن نظمِ مستقر است و هدف‌اش استقرارِ نظمی نوین و نامش اجتماعِ در حالِ گذار.

۱. شرایطِ پیدایشِ جنبش‌های توده‌ای :

جامعه‌شناسان از سه مقوله، کراراً، سخن می‌گویند : "ساختارهای اجتماعی"، "روابط اجتماعی" و "بدنهٔ اجتماعی". "بدنه" به یُمنِ "روابطی" که در درونِ آن "ساختارها" تجربه می‌کند، واجدِ موقعیتی می‌شود که همان احساسِ خودآگاهِ نوعی تعلق است به یک کُلیت و نامِ دیگرش : وجدانِ جمعی.

آشفتگی در درونِ این سه گانه و در هم ریختنِ نظمی که به تعبیرِ "الن تورن"، خود محصولِ نهادینه شدنِ نزاع‌های اجتماعیِ پیشین است، به دلایلی چون انقلاب، تحولاتِ اقتصادی، صنعتی شدن، رشدِ شهرنشینی و...، ساختارها را دست‌خوشِ دگرگونی می‌کند، بدنه را شکننده می‌سازد و روابط را از ضوابط می‌اندازد. جمع می‌شود فرد و اجتماع می‌شود "ذره ـ شکل" (اتومیزاسیون). وجدانِ جمعی‌ای که خود می‌تواند هنجارهایی مشترک را تدارک ببیند، رنگ می‌بازد و کلیتِ ارگانیکی به نامِ اجتماع به پایان می‌رسد. جزءهایی می‌مانند پراکنده و مُشَوَش و بی‌شکل، بی‌نقطهٔ اتکا، بی‌نقطهٔ عزیمتِ مشترک و بی‌چشم‌اندازِ واحد.

این بحران غالباً بر سه محور می‌چرخد : آشفتگیِ ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی، تَشتت در قدرتِ سیاسیِ حاکم که مدیریتِ جامعه را برعهده دارد، و غیبتِ گفتمانِ غالبی که شکل گیریِ فرهنگی و ذهنیِ یک "ما"ی منسجمِ اجتماعی را میسر می‌سازد. هَمدستیِ این سه وضعیتِ سلبی، زمینه سازِ سر زدنِ یک ایجاب است با نام‌های گوناگونی چون : انقلاب، جنبش‌های اجتماعی، شورش و خیزش‌های توده‌وار، پوپولیزم : موضوعِ موردِ بحثِ این مقال.

الف) آشفتگیِ ساختارهای اقتصادی :

دوآلیزمِ اقتصادی و همزیستیِ ساختارهای متعلق به ادوارِ مختلف که وجه ممیزهٔ جوامعِ بحران زده یا به تعبیری در حالِ گذار است، یک دستی و یکپارچگیِ شرایطِ مادیِ زیستِ آحادِ یک اجتماع را از میان برده و زمینه سازِ نوعی تقابلِ دنیاهای موازی می‌گردد : (روستایی ـ شهری)، (کشاورزی ـ صنعتی)، (کارگر ـ کارفرما)، (حاشیه نشین ـ متن نشین) و... تقابلی که به نوبت : قیاس، احساسِ حقارت، میل به تشبه و ارادهٔ معطوف به تغییر (با خشونت یا اصلاحی) را بر می‌انگیزاند.

توسعه در چنین جوامعی، از آنجا که محصولات‌اش را به تساوی تقسیم نمی‌کند، از یک سو رشدِ اقتصادی و پیدایشِ مراکزِ جدیدِ تولید در کنارِ اقتصادِ سنتی را به دنبال دارد و از سوی دیگر موجبِ پیدایشِ طبقاتِ جدیدِ اجتماعی می‌شود، طبقاتی که مراحلِ آغازینِ شکل گیریِ خود را می‌گذرانند و سازندگانِ آنان ـ معلقِ میانِ دو دنیا ـ از آگاهیِ طبقاتی محرومند. طبقاتی با مرزهایی نه چندان روشن، دارای موقعیتی شکننده، ضربه پذیر در برابرِ مراکزِ متکثرِ قدرت و ثروت، و بی‌بهره از همبستگیِ مطلوب در برابرِ آن دو.

فقرِ متمرکز، نبودِ آگاهیِ طبقاتی، از میان رفتنِ شبکه‌های سنتی و قدیمی که در آن مناسباتِ اجتماعی رقم می‌خُورْد و نوعی همبستگی و وابستگی را میانِ آحاد ممکن می‌گرداند، زمینهٔ اصلیِ شکل گیریِ بحران است. بحرانِ "اجتماع"ی که رشته‌های پیوندِ میانِ اجزایش از هم گسیخته، با افرادی که حتی در فردیتِ خویش در معرضِ تهدیدِ انهدام هستند و راهی جز عقب نشینی و رانده شدن به حاشیه برایشان باقی نمانده است. ناظرِ منفعلِ سرنوشتی که بدونِ آنها رقم می‌خورَد و نیز قابلِ بسیج در این یا آن جبهه و مستعدِ برقراریِ نسبت‌هایی جدید به قصدِ خروج از تنهایی، به خود وانهادگی و انفعال.

پوپولیسم در چنین بستری امکان و شانسِ بروز پیدا می‌کند : دوآلیزمِ ساختارِ اقتصادی، شکل گیریِ طبقاتِ اجتماعیِ جدید و غیبتِ آگاهیِ طبقاتی، توزیعِ نابرابرِ فرآورده‌های توسعه، تمرکزِ قدرت و ثروت از یک سو و تکه پارگیِ بدنهٔ اجتماعی و ضعف و آسیب پذیری و فقر از سوی دیگر. وضعیتی که خود منجر به بحرانِ مشروعیتِ قدرت می‌گردد.

ب) تَشتت در قدرتِ سیاسی : بحرانِ مشروعیتِ قدرت :

بحرانِ مشروعیتِ قدرتِ مسلط، یکی دیگر از شرایطِ بروزِ پوپولیسم است، بحرانی که تمامیتِ سیستمِ نمایندگی را در بر می‌گیرد. هنگامی‌که نهادهای اجتماعی سنتی (محلی ـ بومی) که نقشِ تکیه گاه و واسط را میانِ مردم و قدرت بازی می‌کردند از میان می‌روند، بی‌آنکه اَشکالِ جدیدِ تجربهٔ پیوندهای اجتماعی شکل گرفته باشد، بدنهٔ اجتماعیْ ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود، و بوروکراسی قوی و قوی‌تر، دولتْ بزرگ و بزرگ‌تر و فردْ کوچک و کوچک‌تر. در برابرِ این عقلانیتِ غیرِشخصیِ غول آسا (قدرت)، فردْ تحقیر می‌شود، بی‌تاثیر می‌شود، به حاشیه رانده می‌شود و در برابرِ امرِ عمومی بی‌تفاوت می‌گردد، بی‌تفاوتی‌ای همراه با سوءظن. سوءظن در برابرِ قدرت در کُلیتِ خود، با همهٔ جناح‌ها و گرایشاتِ نهادینهٔ درونِ آن. جریاناتی که دیگر قادر به سخن گفتن با دل و ذهنِ مردم نیستند و از برقراریِ رابطه‌ای دینامیک با بدنه عاجز می‌مانند و پراتیکِ قدرت را به نزاعِ منافعِ نخبگان تقلیل می‌دهند و بدین ترتیب اسبابِ شکنندگی و تَشتتِ خود را نیز فراهم می‌آورند. تشتت در صفوفِ متمرکزِ قدرت، امکانِ هم‌سویی را در این سمت ـ مردم ـ فراهم آورده و میل به قرارگرفتن در زیرِ یک پرچم و پُشتِ یک پرچمدار را شکل می‌دهد.

پوپولیسم در نتیجهٔ تلاش برای برقراریِ نسبتی جدید است میانِ آحادِ بی‌نسبت، پراکنده، به خود وانهاده و از منظرِ طبقاتی تحقیر شده و فراموش شده از سوی قدرت. از همین رو، این نوع جنبش‌ها غالباً خارج از نهادهای رسمی و شناخته شدهٔ جامعه سر می‌زند، از مخالفت با سیاست مداران آغاز می‌شود و به مخالفت با کلِ سیستم منتهی می‌گردد. عِناد با نهادهای مسلط که مسئولیتِ توزیعِ قدرت و ثروت را بر عهده دارند.

پوپولیسم از یک سو محصولِ اَتمیزاسیون و انهدامِ امرِ جمعی است و از سوی دیگر در حسرت و در تلاش برای بازسازیِ مناسباتِ جدید و روابطی که به او امکانِ تجربهٔ تعلق به یک کُلیت را بدهد : تعلقی مواج، عاطفی، بی‌ثباتِ اخلاقی، متاثر از هیجاناتِ غیرِعقلانی و مستعدِ تخریب.

پ) غیبتِ گفتمانِ هویت بخش و یکپارچه ساز :

غیبتِ وجهِ تمثیلیِ هویت‌بخش و یکپارچه‌ساز نیز در جامعهٔ اَتمیزه و در میانِ تودهٔ پراکنده، خود می‌تواند به گونه‌ای "خود ـ خلاف" زمینه‌سازِ شکل گیریِ آن گردد. درست در هنگامی که تصور می‌شود هیچ گفتمانی قادر به تکان دادنِ این تودهٔ بی‌حجم و بی‌شکل و بدبین و گرفتار نیست، نخبگان، ناباورانه شاهدِ سرزدنِ گفتمانی غالب، وحدت‌بخش و امیدوار می‌گردند. ناسیونالیزم، ناسیونال ـ سوسیالیزم، و ایدئولوژی‌های بنیادگرای مذهبی، هر یک می‌توانند چنین نقشی را در چنین موقعیت‌هایی بر عهده گیرند و شکلِ اعتراضیِ جنبشِ اجتماعی را وجهی هویتی بخشند.

پوپولیزم با بهره‌برداریِ سمبلیک از برخی نمادهای اجتماعی و فرهنگی و مذهبیِ جامعه و تبدیلِ آنها به متافورهای لازم و ضروری برای حرکت، می‌تواند امکانِ بسیج را فراهم آورده و تبدیل به نیروی فشار سازد. در پرتوِ چنین گفتمانی، فرد بارِ دیگر هویتِ جمعی می‌یابد، از حاشیه به متن کشیده می‌شود و به یُمنِ پیوند خوردن با یک ارادهٔ مشترک، امیدوار به پی‌گیریِ اهدافِ مشترک و منافعِ مشترکِ خود و دیگری می‌گردد.

۲. روش‌ها :

روش‌های موردِ استفاده در پوپولیسم را می‌توان چنین برشمرد :

الف) تکیه بر نوعی حسرت برای نظمِ از دست رفتهٔ گذشته و بازسازی به اَشکالِ سنتیِ تجمع.

ب) بهره‌برداریِ سمبلیک از اسطورهٔ هویت‌بخش و وحدتِ اُرگانیک.

ج) تقابل با دولت گراییِ متمرکز از طریقِ افشای نخبگان (سیاسی، اداری و اقتصادی).

د) ایده آلیزه کردنِ تصویرِ تودهٔ فعال و پُر انگیزه در برابرِ سیستم و کمرنگ کردنِ تعارضاتِ طبقاتی و آشتی دادنِ منافع با تکیه بر یک هویتِ کلان.

ه) ایده آلیزه کردنِ دموکراسیِ مستقیم.

۳. درکِ اهدافِ این نوع جنبش‌ها :

پوپولیسم در نتیجه نوعی مصادرهٔ امید است از سوی گردانندگانِ آن : امید به بهره مندی از مواهبِ توسعه، امید به داشتنِ سهمی در قدرت و امید به داشتنِ هویت.

هدف و انگیزهٔ اصلیِ توده‌هایی که موجبِ شکل گیریِ این نوع جنبش‌ها می‌شوند، وادار کردنِ قدرت است به باز تعریفِ نظمِ مستقر و کسبِ توانایی‌هایی که بتوانند به یُمنِ آن، علایق و منافعِ خویش را پیش ببرند. علایق و منافعی که نادیده گرفته شده یا سرکوب شده است. برای یافتنِ چنین تَشخّصی و امیدواری برای تکیه زدن بر جای بزرگان، او ـ آنان ـ باید اسبابِ بزرگیِ خود را فراهم کند و در غیبتِ نهادهای تعریف شده و محرومیت از ابزارهای مشروع و قانونیِ اِعمالِ فشار، تنها راه برای او، گره خوردن با یک اقتدارِ مجازی است. اقتداری خطرناک، چرا که معطوف به خروج از مُجاز و مایل به یافتنِ تَحقق. اقتداری خطرناک، چرا که در معرضِ بهره برداری و سوءاستفادهٔ گردانندگانِ خود است. اقتداری خطرناک، چرا که در معرضِ الیناسیون و از خود بیگانگیِ افراد توسطِ یک "ما"ی نامعلومِ بی‌تَشخُّص.

فهمِ درستِ اهدافِ این جنبش‌ها و مکانیزمِ درونیِ آن، امکانِ تبدیلِ آن از "تهدید" به "فرصت" را فراهم می‌آورد. تبدیلِ تهدید به فرصت میسر نیست مگر از طریقِ :

الف) بازسازیِ نهادها و واسطه‌هایی که بتوانند جانشینِ نهادهای سنتی شوند و امکانِ تجربهٔ تعلق و داشتنِ پشتوانه را برای آحادِ پراکنده، به حاشیه رانده، ترس خورده و سرکوب شده را فراهم نمایند و قدرتِ انتخاب را بالا ببرند.

ب) اندیشهٔ دوباره به توزیعِ عادلانهٔ امکانات، ثروت و قدرت. سهیم کردنِ مردم در تغییر، تا صرفاً نظاره‌گر نباشند و از طریقِ مشارکتِ تعریف شده و نهادینه، بر ترسِ خود غلبه پیدا کنند.

ج) تقویتِ شهروند در برابرِ توده.

د) بازنگریِ اسطوره‌های مذهبی و فرهنگیِ هویت‌بخش که نقشِ واسط و میانجی را برای فهمِ امرِ واقع بازی می‌کنند و می‌توانند به نوبهٔ خود مُخرب یا سازنده باشند.

پوپولیسم، وعدهٔ دموکراسی است، وعدهٔ عدالت است، وعدهٔ امنیتِ دوباره است به همهٔ کسانی که از قدرت محرومند، از امکانات بی‌بهره‌اند و از امنیت ساقط‌اند. پوپولیسم، وعدهٔ امید است به انسانِ نومید و مضطربِ دنیای مدرن برای خروج از آن و از این. فقط با تبدیلِ این وعده‌ها به پروژه‌های تعریف شده می‌توان دموکراسی را از خطرِ دماگوژی، عدالت را از خطرِ عقب‌ماندگی، و امنیت را از خطرِ سرکوب و تمامیت‌گرایی، نجات داد.